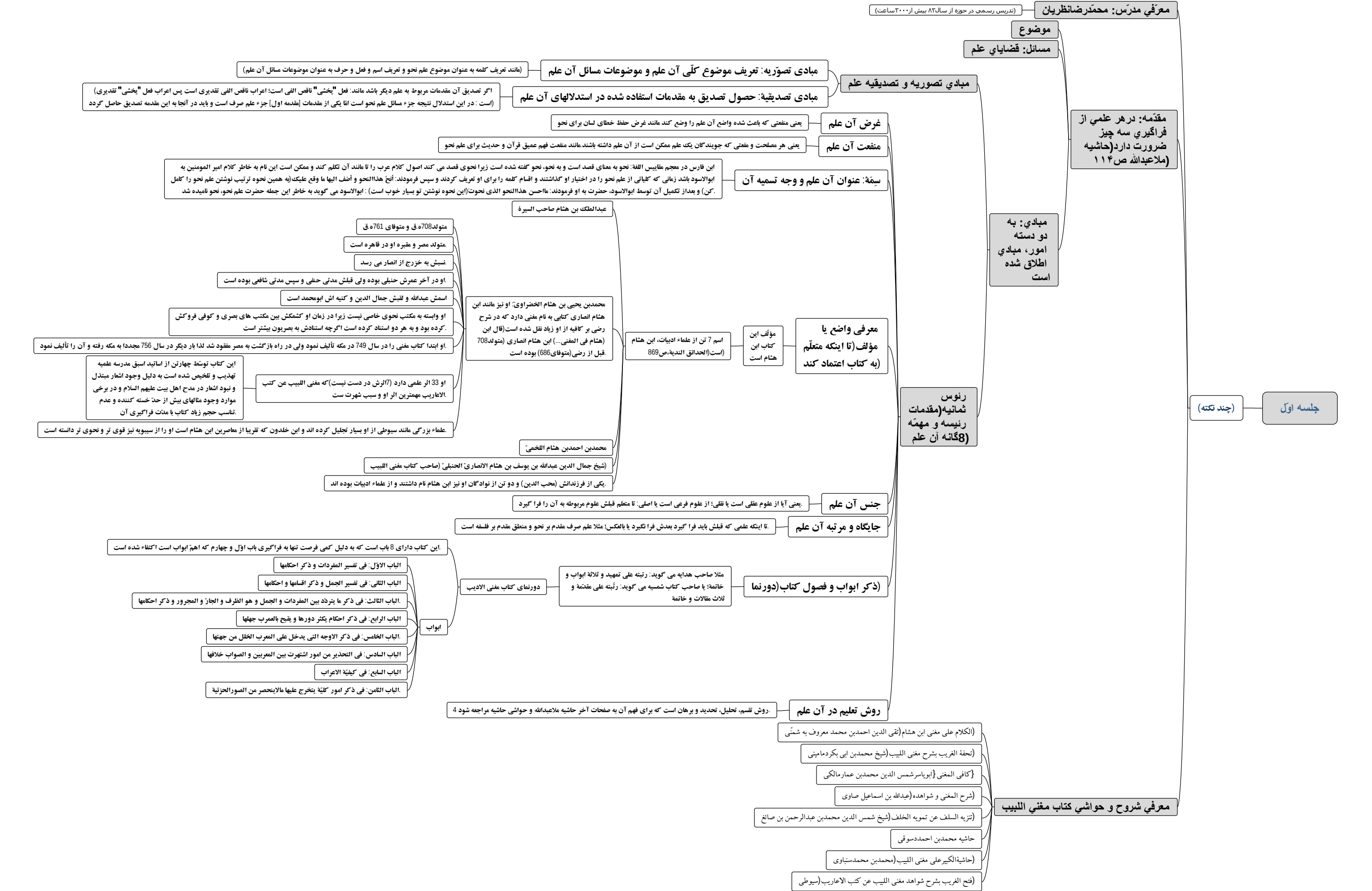
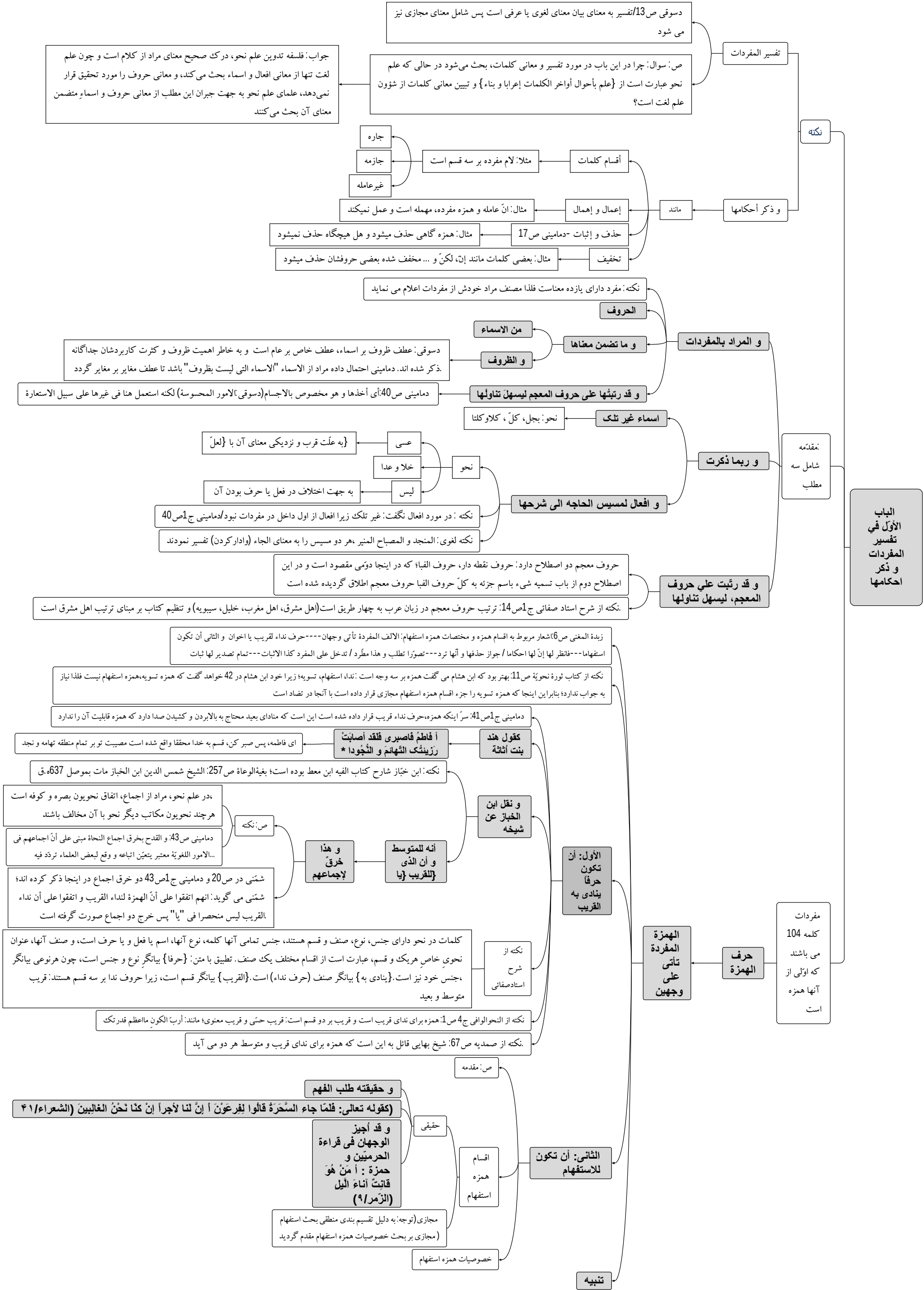
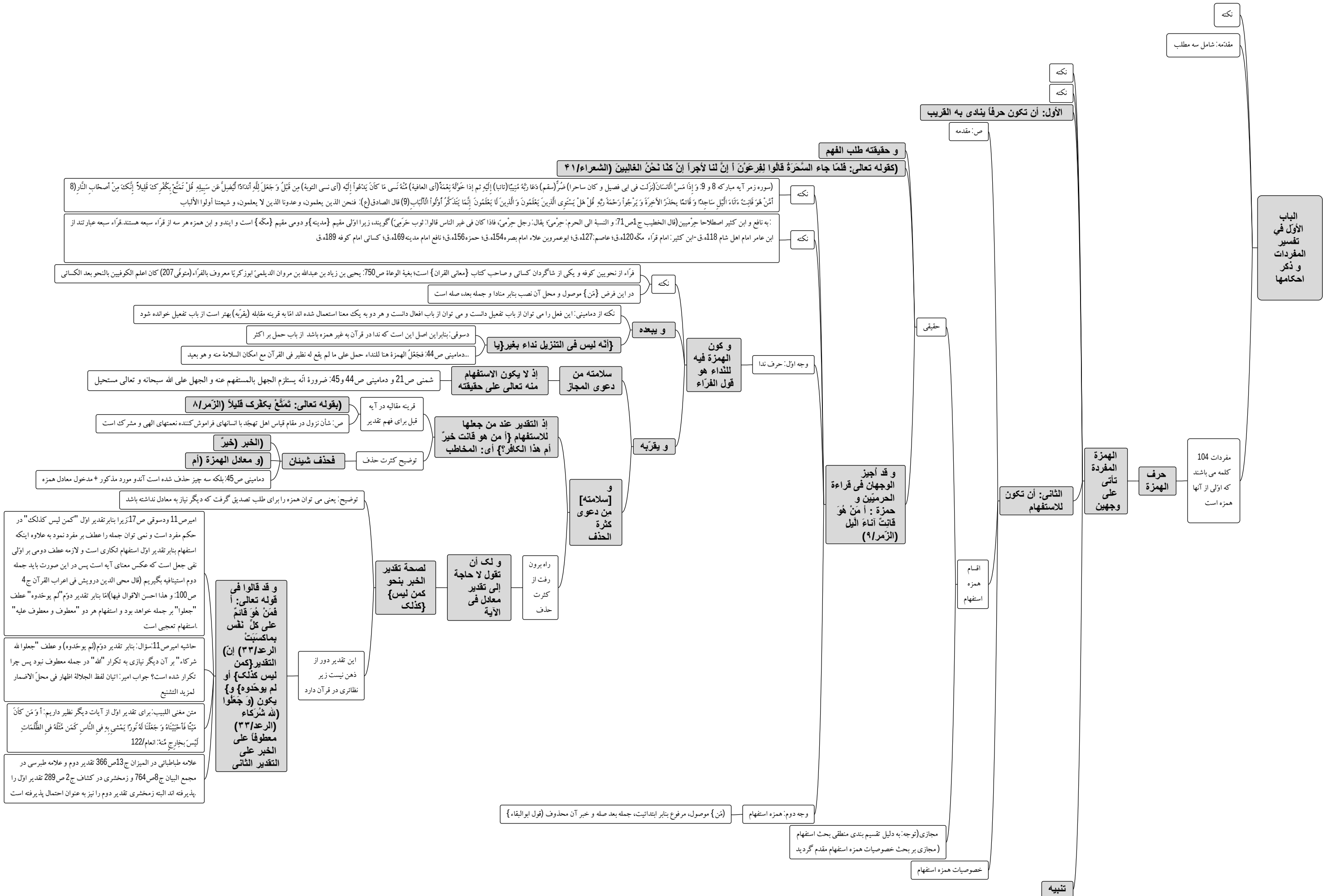
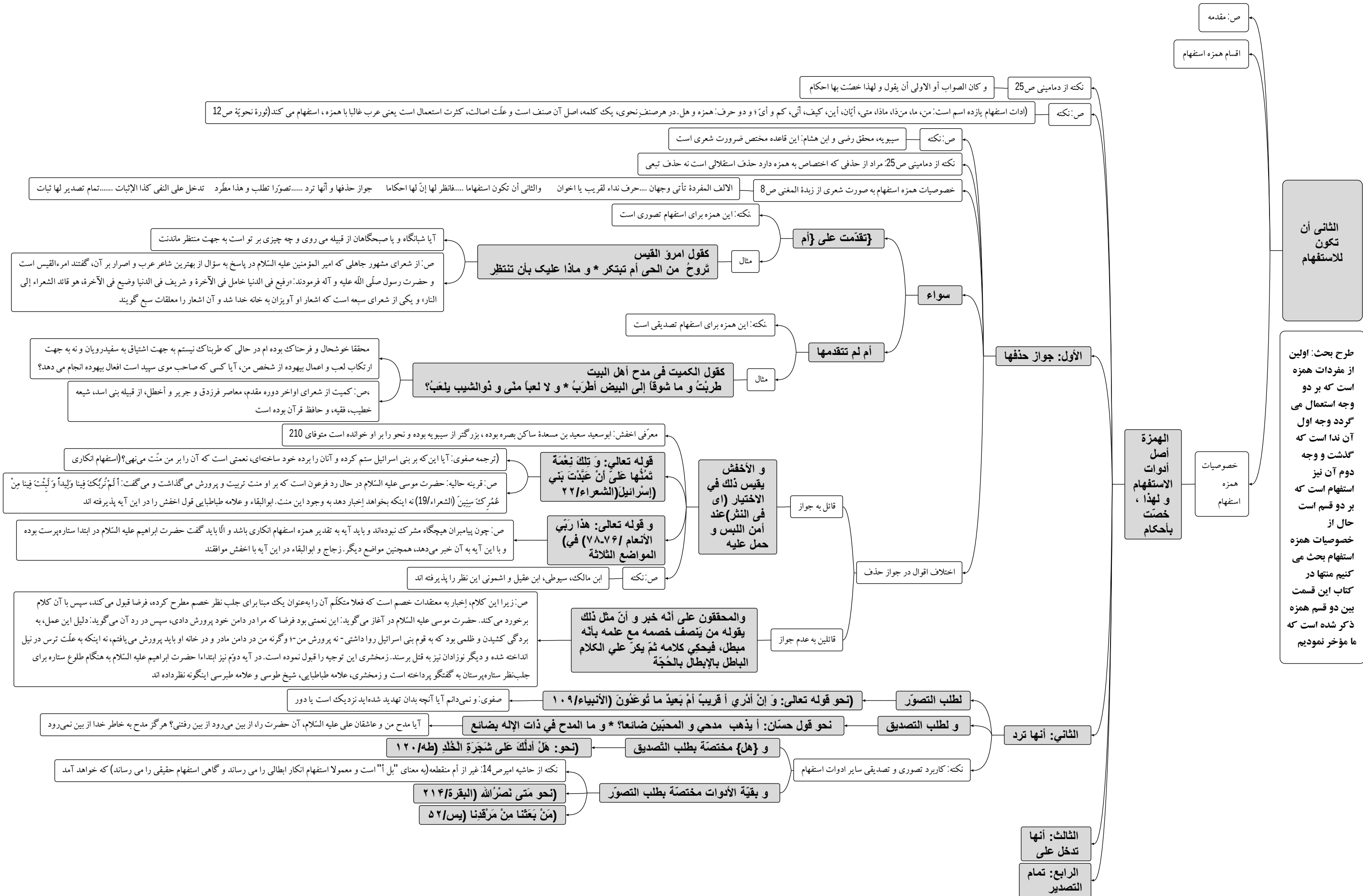
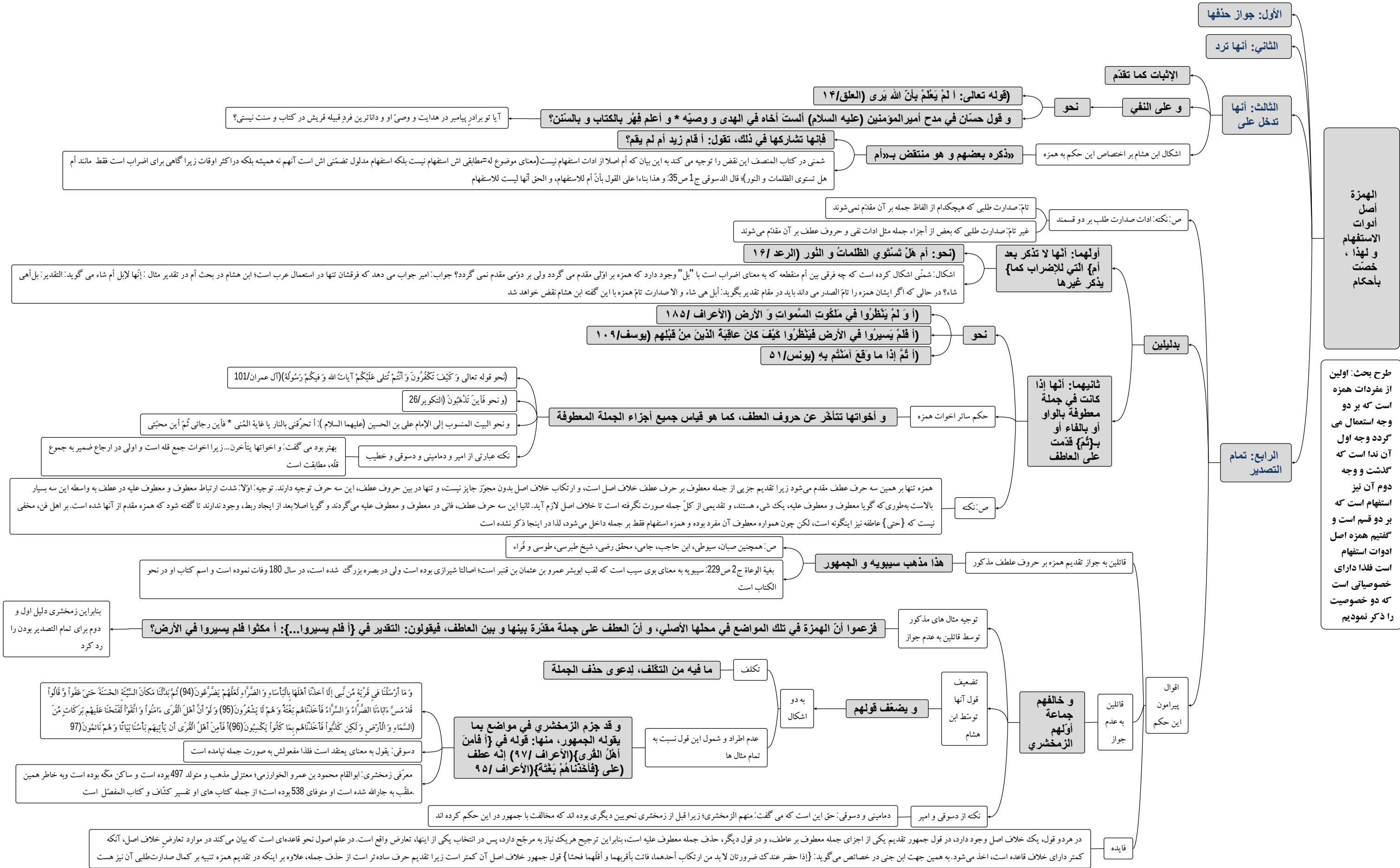


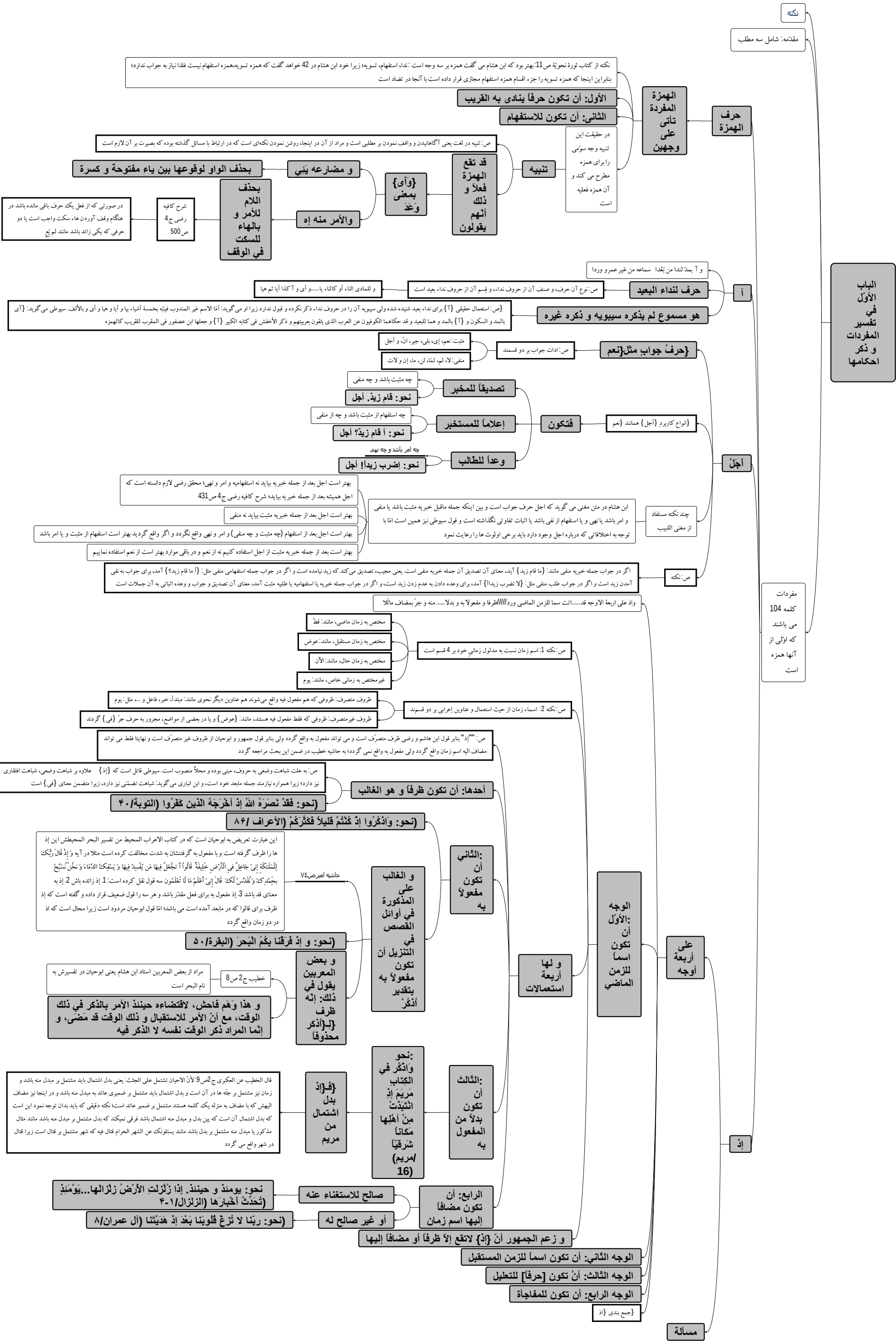


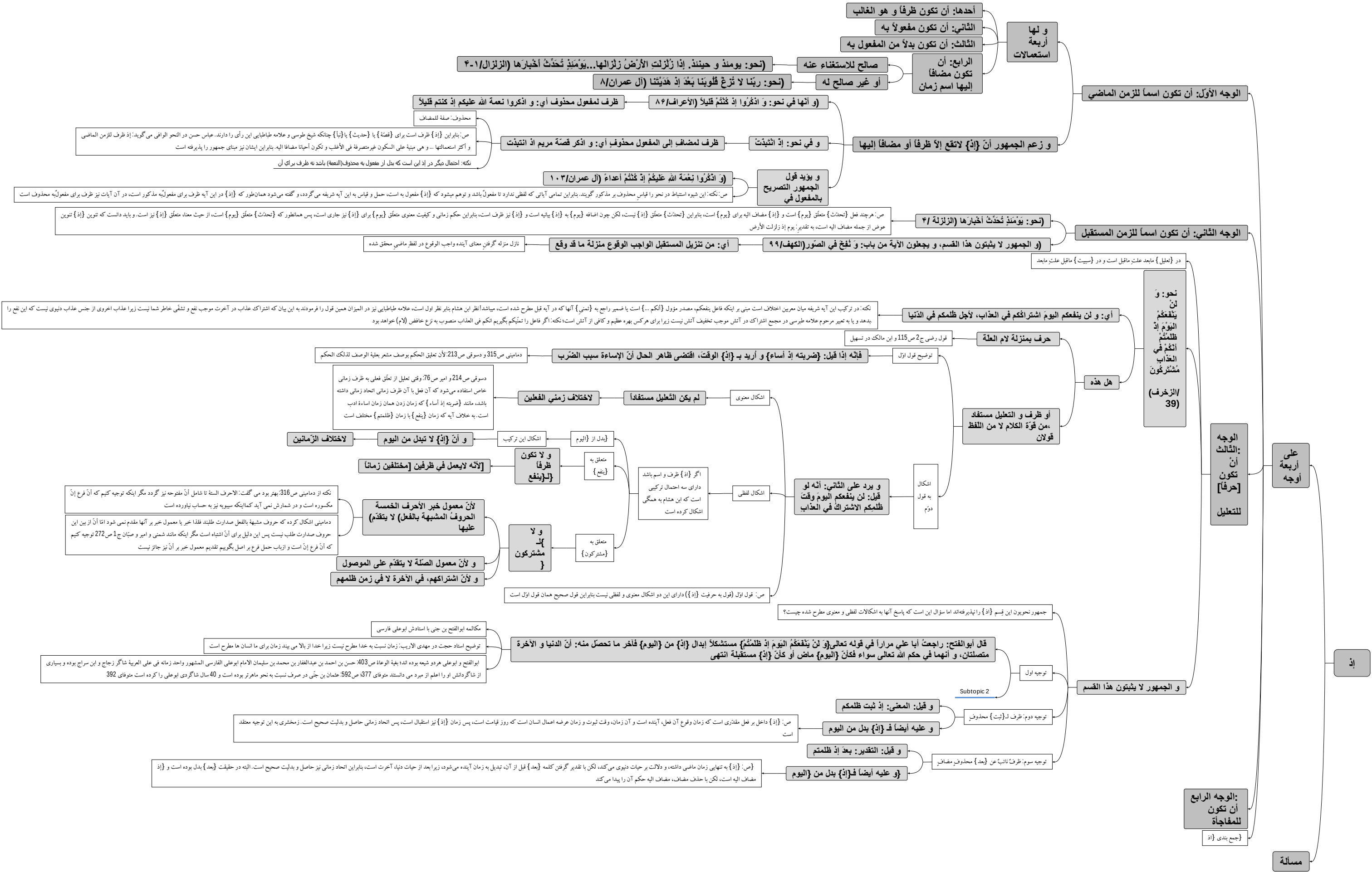


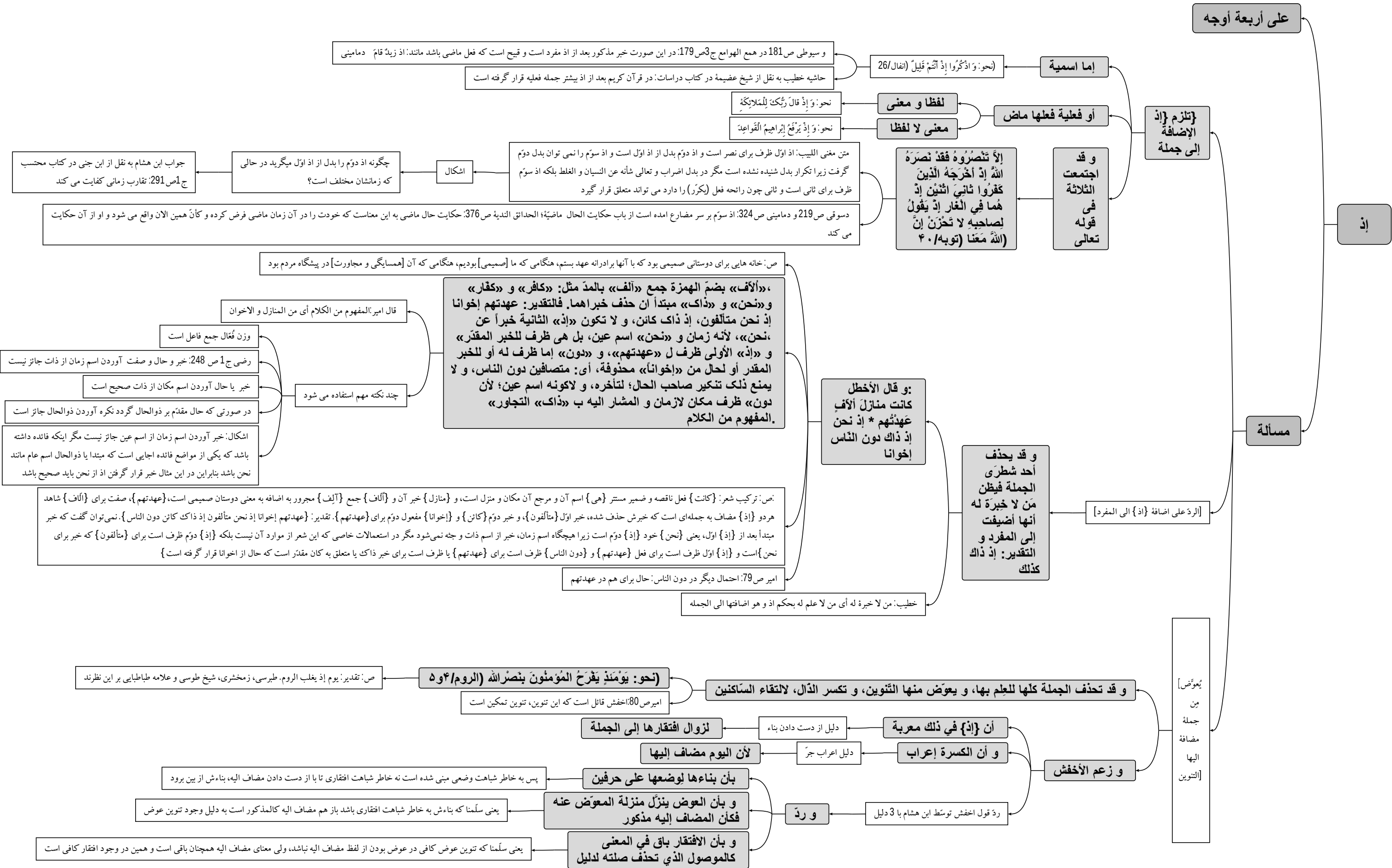


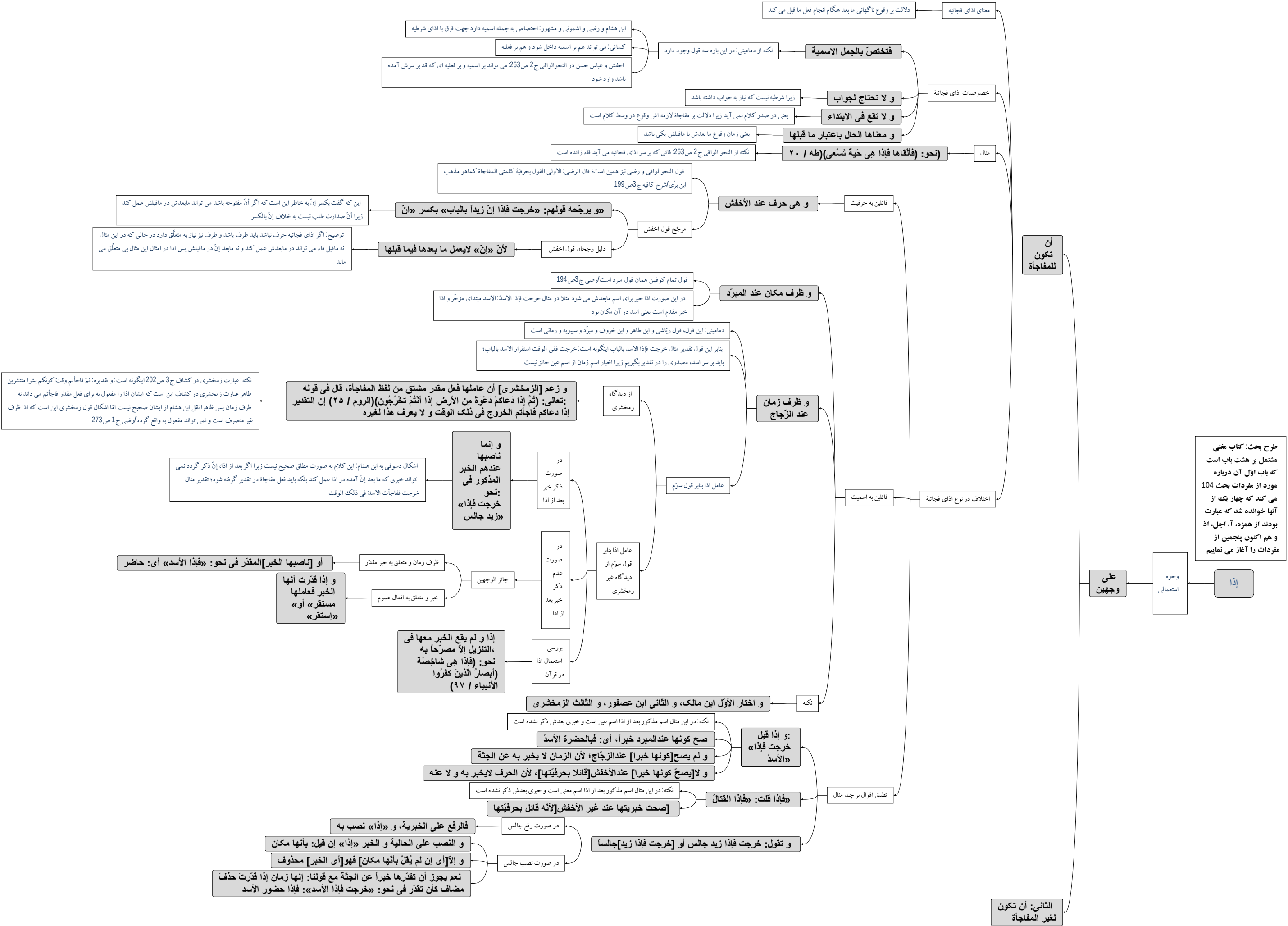


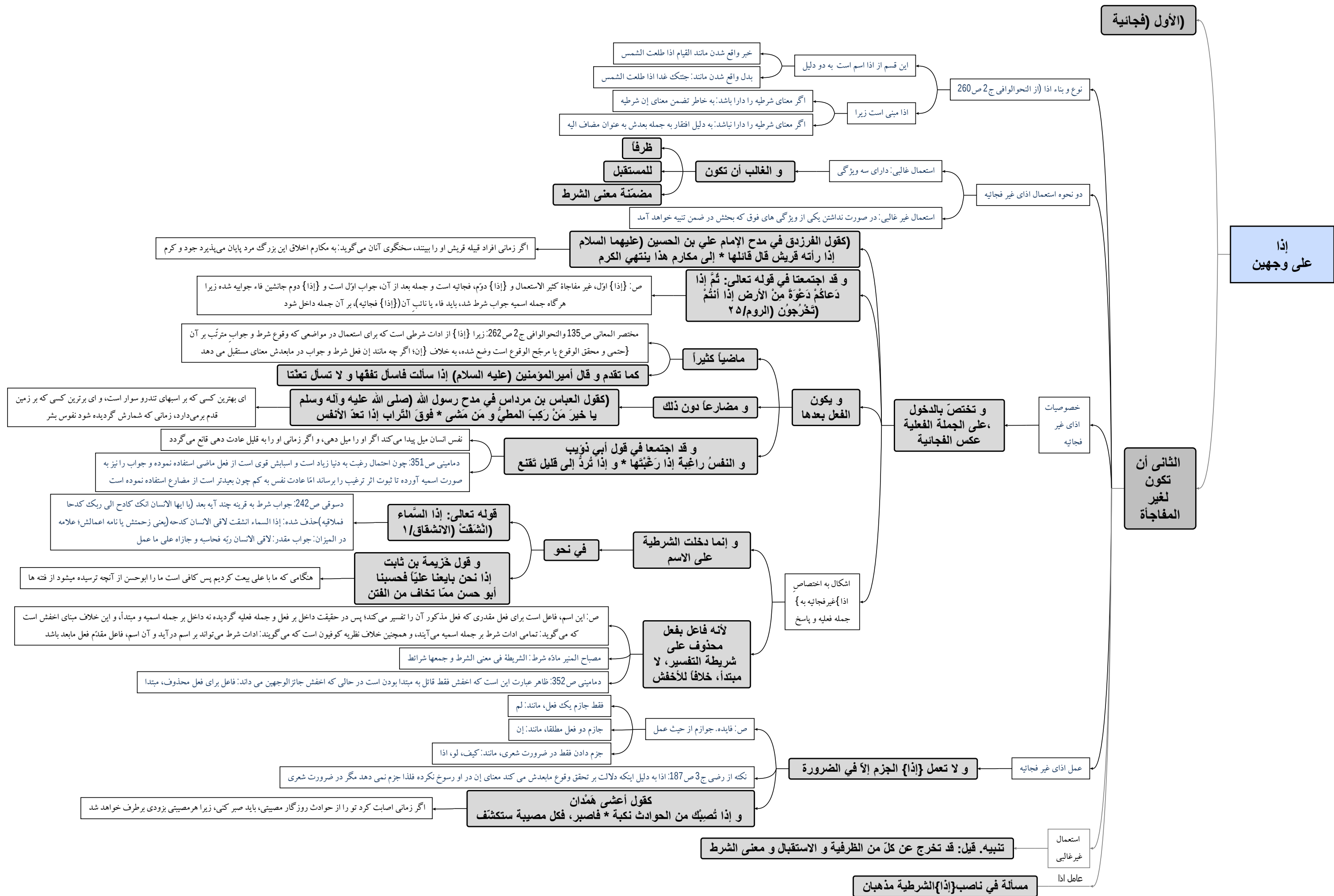


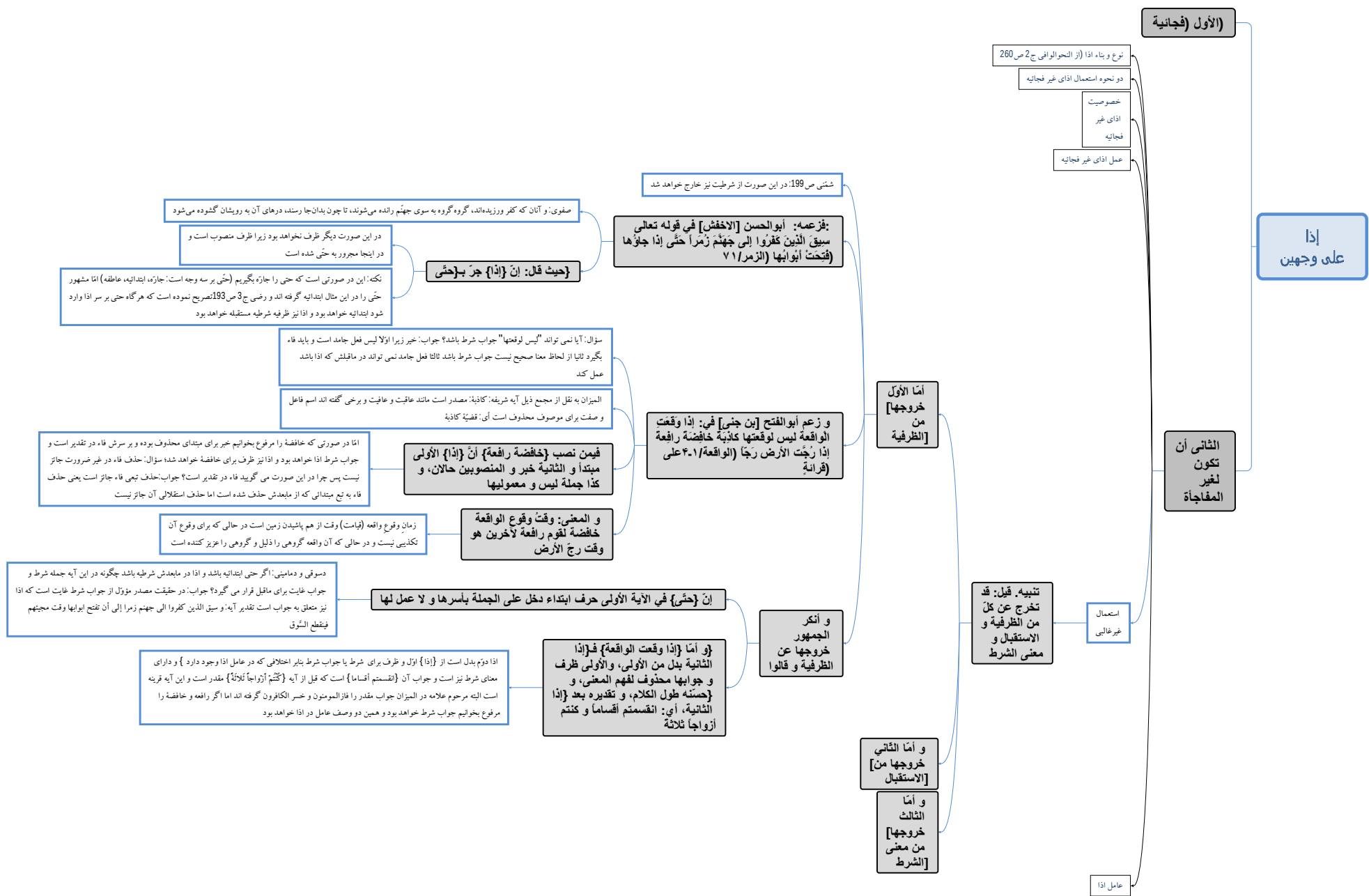


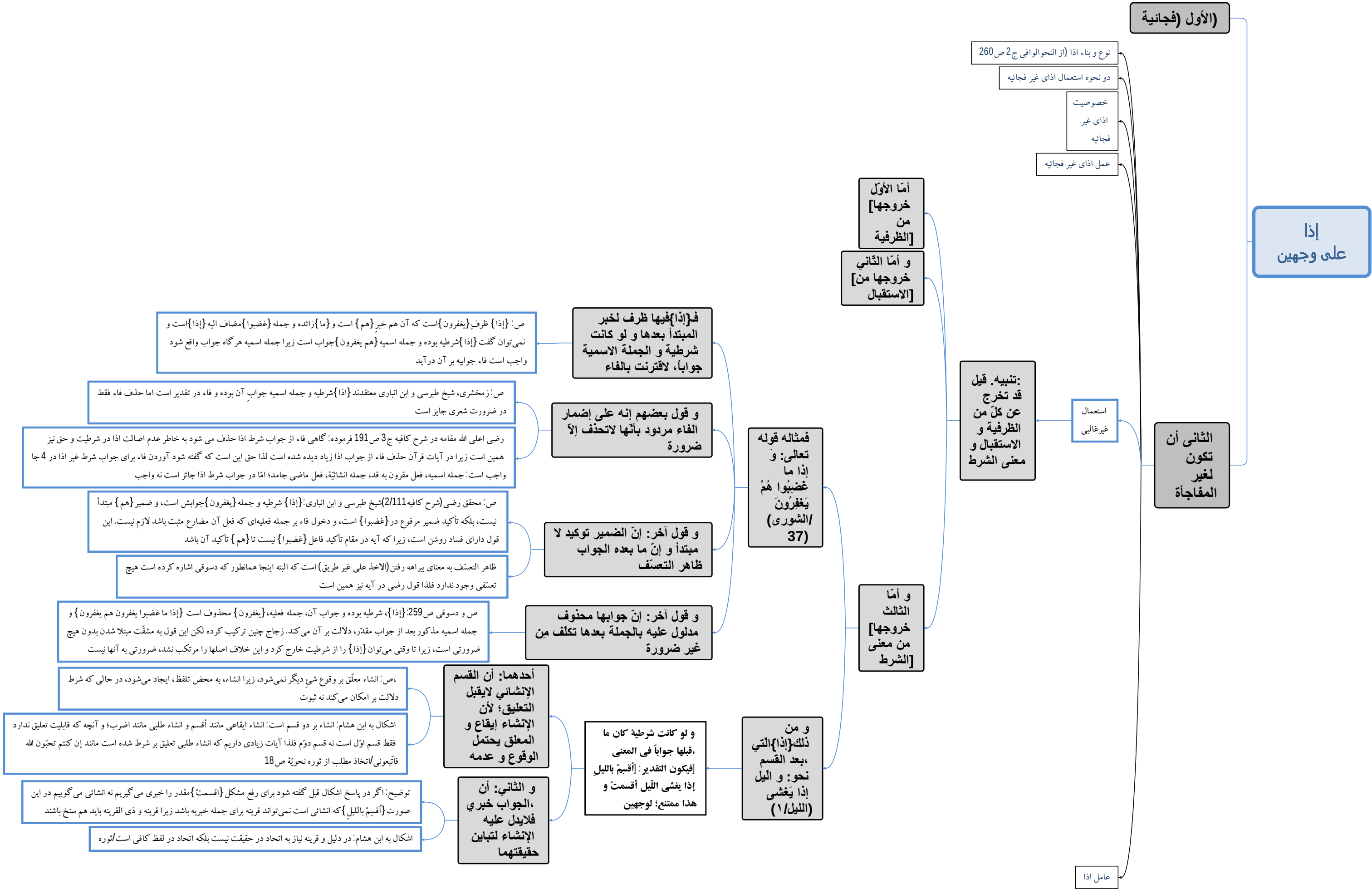












إذا
على وجهين

(الأول) فجائية

- نوع و بناء اذا (از النحو الوافي ج 2 ص 260
- دو نحوه استعمال اذای غیر فجائیه
- خصوصیت
- اذای غیر
- فجائیه
- عمل اذای غیر فجائیه
- استعمال
- غیر غالبی

الثانی أن
تكون
لغير
المفاجأة

أحدهما: أنه
شرطها و هو
قول المحققين
فتكون
بمنزلة متى و
حيثما و أيان

محققین مانند رضی در شرح کافیة ج 3 ص 188: العامل في حَتَّى و كُلِّ ظرف فيه معنى الشرط شرطه، على ما قال الاكثرون و لا يجوز أن يكون جزاءه

این کلام ابن هشام می گوید قول محققین اخلاقی نیست یعنی همه بزرگانی که مخالف قول او را قائل شده اند غیر محققند؟! بزرگان محققى چون اشعرونى

و قول أبي البقاء: إنه مردود بأن المضاف إليه لا يعمل في المضاف، غيرُ وارد

لأنّ إذا عند هؤلاء غير مضافة كما يقوله الجميع إذا جرمت

امیرص 89: كما يقول الجميع اذا جرمت: زیرا جزم از خصائص افعال است و اضافه از خصائص اسماء است فلذا ايندو با هم منافات دارند

أحدها: أن
الشرط و
الجزء عبارة
عن جملتين
ترتبط بينهما
الأداة، و على
قولهم نصير
الجملتان واحدة

چگونه این قول لازمه اش یک جمله شدن دو جمله است؟

ص: جمله جزاء و شرط دو جمله مستقلند که ادات یا شرط، ارتباط تعلیقی پیدا می کنند، بنابراین طبق قول اکثرین، لازم است دو جمله تبدیل به یک جمله شوند، زیرا وقتی آنان، عامل {إذا} را لفظی در جواب می دانند، پس {إذا} از اجزای جمله جواب بوده و بالتبع آن، جمله مضاف الیه {إذا} نیز که جمله شرط است، جزء اجزای جمله جواب می گردد، زیرا همیشه معمول، جزء جمله عاملش است. بنابراین دو جمله در واقع یک جمله می شوند، در حالی که دو جمله بودن این دو، مورد اتفاق جمیع نحویین است

اشکال به ابن هشام: جمله شرط و جمله جواب قبل از اینکه بینشان شرطیت برقرار گردد دو جمله بودند ولی بعد از شرطیت تبدیل به یک جمله می شوند فلذا یک ادات سلب و ایجاب می گیرند کما اینکه در النحوالوافی ج 4 ص 417 نیز اشاره به این نکته دارد

ص: قول اکثرین مستلزم آن است که {أكرمتك} در دو ظرف زمان متضاد (غدا و اذا) عمل کند، متضادند زیرا {إذا} از ظروف زمانیه مبهم است که باتوجه به مضاف الیه، زمان آن تعیین می شود و زمان جمله بعد {اليوم} است

عقلاً إذ الحدث الواحد المعين لايقع بتمامه في زمانين

اشکال فی نحوی: وقوع یک فعل به طور کامل در دو زمان رخ نمی دهد

و قصداً؛ إذ المراد وقوع الإكرام في الغد لا في اليوم

اشکال معنوی: متکلم قصد وقوع اکرام مخاطب را در فردا کرده است، لکن اگر اکرام، عامل و متعلق {إذا} باشد، وقوع اکرام در {اليوم} خواهد بود که خلاف قصد متکلم است

نکته: اگر مراد از سحر، سحر روز مشخصی باشد غیر منصرف است به خاطر علمیت و عدول از السحر و اگر مراد مطلق سحر باشد نه سحر روز مشخصی مانند آیه شریفه نَجِّينَاهُمْ بِسَحَرٍ در این صورت منصرف خواهد بود

اشکال به ابن هشام: همانطور که دمايينی متذکر شده است بین سحر و يوم تباین است نه عموم و خصوص مطلق زیرا سحر به معنای زمان نزدیک اذان صبح است در حالی که يوم زمان ما بین اذان صبح و اذان مغرب را گویند مگر اینکه بگوییم مراد از سحر مجازاً لحظات ابتدایی بعد از اذان صبح است

نحو: آتيك
يوم الجمعة
سحر

و ليس بدلاً؛ لجواز سير
عليه يوم الجمعة سحر
،برفع الأول و نصب الثاني
نص عليه سيوييه

ص: اگر بگویند {سحر} بدل از {يوم} است و ظرف نیست گوییم در مثال فوق {يوم} نائب فاعل است اما {سحر} همچنان منصوب و ظرف است

هر زمان که وارد شوی جاه سفار را می یابی در کنار آن اَدِيهِم را که دور می کند طالب آب را که منع از برداشتن آب شده است

تردُنْ: فعل مضارع مفرد مذکر مخاطب مؤکد به نون تأکید خفیه؛ سفار: مبنی بر کسر، اسم جاهی برای قبیله بنی مازن بن مالک؛ ادیهیم: مصدرٌ ادهم به معنای اسود است که نام ادیهیم بن مرداس است و او شخص خبیثی بوده است؛ مستجیز: به طالب آب برای زمین یا چهارپا گویند؛ معوَرٌ به معنای طرد شده

ص: زیرا {متى} اسم شرط است و اگر اسم غیر شرط بدل از اسم شرط قرار گیرد باید همراه ادات شرط باشد زیرا همواره بدل و مبدل منه باید از یک سنخ باشند و همچنین {يوما} ظرف {تجد} نیست تا شعر از شاهد بودن خارج شود زیرا اگر اینگونه بود بین {تردن} و مفعول آن {سفار} یک کلمه اجنبی قرار نمی گرفت

فـ{يوما}ـيـمتنع أن يكون بدلاً منـ{متى}ـ لعدم اقتترانه بحرف
{الشرط و لهذا يمتنع في{اليوم} في المثال أن يكون بدلاً منـ{إذا}
و يمتنع أن يكون ظرفاً لـ{تجد}؛ لنلا ينفصلـ{ترد}من معموله و
{هوـ{سفار} بالأجنبي فتعين أنه ظرف ثان لـ{ترد

و أنشد الفرزدق
متى تردن يوما سفار تجد بها
أديهم يرمي المستجيز المعورا

اشکال به ابن هشام: دراین مثال ها می توان توجیه نمود که تقدیر اینگونه است: اذا جتني اليوم أردت أن أكرمك غدا؛ در این صورت در واقع جواب شرط اردت است که حذف شده است و زمان آن با إذا منافات ندارد

ب «إذا» الفجائية، نحو

(ثُمَّ إِذَا دَعَاكَ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (الروم / ٢٥)

و بالحرف الناسخ، نحو

إذا جتنتي اليوم فإني أكرمك

و كل منهما لا يعمل ما بعده فيما قبله

و ورد أيضا و الصالح فيه للعمل صفة، كقوله تعالى

نکه از امیرص 90: فاء را از جمله موانع ذکر نکرد زیرا در مانع بودنش اختلاف است

الثالث: أن الجواب ورد مقروناً

اشکال به ابن هشام: اولاً می توان در این گونه مثال ها بگوییم جواب شرط به قرینه جمله مذکور محذوف است و یا اینکه گفته شود در اذا به خاطر ظرف بودنش توسعه وجود دارد که مقدم گردد و یا اینکه گفته شود گاهی امور محال به خاطر بعضی از ضرورات مباح می گردد (الضرورات تبيح المحذورات) و در این گونه مثال ها نیز اذا به خاطر صدارت طلب بودنش مقدم شده است؛ بنابراین به نظر می رسد قول مشهور صحیح است و عامل اذا، جواب شرط است و اذا نیز دالم الاضافه است و دیگر لازم نیست زیر بار این کلام ضعیف که اذا قطع از اضافه می شود رفت خود ابن هشام نیز در بحث "ما" در ذیل آیه شریفه فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم گفته است تقدیر آیه اینگونه است: استقيموا لهم مدة استقامتهم لكم؛ و این کلام ظهور در عامل بودن جواب است نه شرط

إذا
على وجهين

(الأول) فجائية

- نوع و بناء اذا (از النحو الوافي ج 2 ص 260
- دو نحوه استعمال اذای غیر فجائیه
- خصوصیت
- اذای غیر
- فجائیه
- عمل اذای غیر فجائیه
- استعمال
- غیر غالبی

الثانی أن
تكون
لغير
المفاجأة

أحدهما: أنه
شرطها و هو
قول المحققين
فتكون
بمنزلة متى و
حيثما و أيان

محققین مانند رضی در شرح کافیة ج 3 ص 188: العامل في حَتَّى و كُلِّ ظرف فيه معنى الشرط شرطه، على ما قال الاكثرون و لا يجوز أن يكون جزاءه

این کلام ابن هشام می گوید قول محققین اخلاقی نیست یعنی همه بزرگانی که مخالف قول او را قائل شده اند غیر محققند؟! بزرگان محققى چون اشعرونى

و قول أبي البقاء: إنه مردود بأن المضاف إليه لا يعمل في المضاف، غيرُ وارد

لأنّ إذا عند هؤلاء غير مضافة كما يقوله الجميع إذا جرمت

امیرص 89: كما يقول الجميع اذا جرمت: زیرا جزم از خصائص افعال است و اضافه از خصائص اسماء است فلذا ايندو با هم منافات دارند

أحدها: أن
الشرط و
الجزء عبارة
عن جملتين
ترتبط بينهما
الأداة، و على
قولهم نصير
الجملتان واحدة

چگونه این قول لازمه اش يك جمله شدن دو جمله است؟

ص: جمله جزاء و شرط دو جمله مستقلند که ادات یا شرط، ارتباط تعلیقی پیدا می کنند، بنابراین طبق قول اکثرین، لازم است دو جمله تبدیل به یک جمله شوند، زیرا وقتی آنان، عامل {إذا} را لفظی در جواب می دانند، پس {إذا} از اجزای جمله جواب بوده و بالتبع آن، جمله مضاف الیه {إذا} نیز که جمله شرط است، جزء اجزای جمله جواب می گردد، زیرا همیشه معمول، جزء جمله عاملش است. بنابراین دو جمله در واقع یک جمله می شوند، در حالی که دو جمله بودن این دو، مورد اتفاق جمیع نحویین است

اشکال به ابن هشام: جمله شرط و جمله جواب قبل از اینکه بینشان شرطیت برقرار گردد دو جمله بودند ولی بعد از شرطیت تبدیل به یک جمله می شوند فلذا يك ادات سلب و ایجاب می گیرند كما اینکه در النحو الوافي ج 4 ص 417 نیز اشاره به این نکته دارد

ص: قول اکثرین مستلزم آن است که {أكرمتك} در دو ظرف زمان متضاد (غدا و اذا) عمل کند، متضادند زیرا {إذا} از ظروف زمانیه مبهم است که باتوجه به مضاف الیه، زمان آن تعیین می شود و زمان جمله بعد {اليوم} است

عقلاً إذ الحدث الواحد المعين لايقع بتمامه في زمانين

اشکال فی نحوی: وقوع یک فعل به طور کامل در دو زمان رخ نمی دهد

و قصداً؛ إذ المراد وقوع الإكرام في الغد لا في اليوم

اشکال معنوی: متکلم قصد وقوع اکرام مخاطب را در فردا کرده است، لکن اگر اکرام، عامل و متعلق {إذا} باشد، وقوع اکرام در {اليوم} خواهد بود که خلاف قصد متکلم است

نکته: اگر مراد از سحر، سحر روز مشخصی باشد غیر منصرف است به خاطر علمیت و عدول از السحر و اگر مراد مطلق سحر باشد نه سحر روز مشخصی مانند آیه شریفه نَجِّيناهم بِسَحَرٍ در این صورت منصرف خواهد بود

اشکال به ابن هشام: همانطور که دمايينی متذکر شده است بین سحر و يوم تباین است نه عموم و خصوص مطلق زیرا سحر به معنای زمان نزدیک اذان صبح است در حالی که يوم زمان ما بین اذان صبح و اذان مغرب را گویند مگر اینکه بگوییم مراد از سحر مجازاً لحظات ابتدایی بعد از اذان صبح است

نحو: آتيك
يوم الجمعة
سحر

و ليس بدلاً؛ لجواز سير
عليه يوم الجمعة سحر
،برفع الأول و نصب الثاني
نص عليه سيوييه

ص: اگر بگویند {سحر} بدل از {يوم} است و ظرف نیست گوییم در مثال فوق {يوم} نائب فاعل است اما {سحر} همچنان منصوب و ظرف است

هر زمان که وارد شوی جاه سفار را می یابی در کنار آن اَدِيهِم را که دور می کند طالب آب را که منع از برداشتن آب شده است

تردُنْ: فعل مضارع مفرد مذکر مخاطب مؤکد به نون تأکید خفیفه؛ سفار: مبنی بر کسر، اسم جاهی برای قبیله بنی مازن بن مالک؛ ادیهیم: مصدرٌ ادهم به معنای اسود است که نام ادیهیم بن مرداس است و او شخص خبیثی بوده است؛ مستجیز: به طالب آب برای زمین یا چهارپا گویند؛ معوَرٌ به معنای طرد شده

ص: زیرا {متى} اسم شرط است و اگر اسم غیر شرط بدل از اسم شرط قرار گیرد باید همراه ادات شرط باشد زیرا همواره بدل و مبدل منه باید از یک سنخ باشند و همچنین {يوما} ظرف {تجد} نیست تا شعر از شاهد بودن خارج شود زیرا اگر اینگونه بود بین {تردن} و مفعول آن {سفار} یک کلمه اجنبی قرار نمی گرفت

فـ{يوما}ـيـمتنع أن يكون بدلاً منـ{متى}ـ لعدم اقتترانه بحرف
{الشرط و لهذا يمتنع في{اليوم} في المثال أن يكون بدلاً منـ{إذا}
و يمتنع أن يكون ظرفاً لـ{تجد}؛ لنلا ينفصلـ{ترد}من معموله و
{هوـ{سفار} بالأجنبي فتعين أنه ظرف ثان لـ{ترد

اشکال به ابن هشام: دراین مثال ها می توان توجیه نمود که تقدیر اینگونه است: اذا جتني اليوم أردت أن اكرمك غدا؛ در این صورت در واقع جواب شرط اردت است که حذف شده است و زمان آن با إذا منافات ندارد

ب «إذا» الفجائية، نحو

و بالحرف الناسخ، نحو

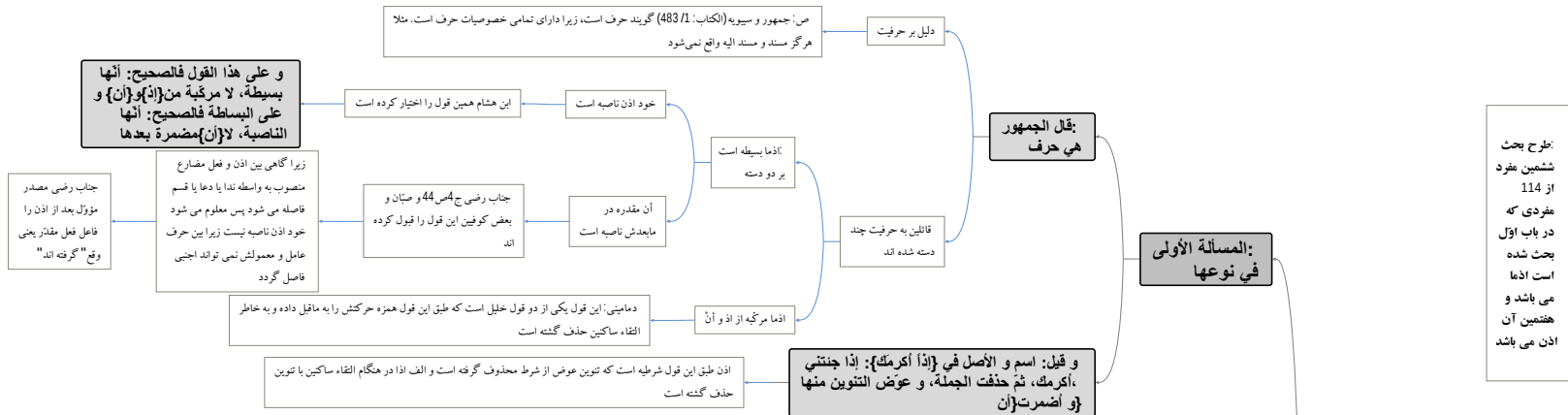
و كل منهما لا يعمل ما بعده فيما قبله

و ورد أيضا و الصالح فيه للعمل صفة، كقوله تعالى

نکه از امیرص 90: فاه را از جمله موانع ذکر نکرد زیرا در مانع بودنش اختلاف است

الثالث: أن الجواب ورد مقروناً

اشکال به ابن هشام: اولاً می توان در این گونه مثال ها بگوییم جواب شرط به قرینه جمله مذکور محذوف است و یا اینکه گفته شود در اذا به خاطر ظرف بودنش توسعه وجود دارد که مقدم گردد و یا اینکه گفته شود گاهی امور محال به خاطر بعضی از ضرورات مباح می گردد (الضرورات تبيح المحذورات) و در این گونه مثال ها نیز اذا به خاطر صدارت طلب بودنش مقدم شده است؛ بنابراین به نظر می رسد قول مشهور صحیح است و عامل اذا، جواب شرط است و اذا نیز دائم الاضافه است و دیگر لازم نیست زیر بار این کلام ضعیف که اذا قطع از اضافه می شود رفت خود ابن هشام نیز در بحث "ما" در ذیل آیه شریفه فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم گفته است تقدیر آیه اینگونه است: استقيموا لهم مدة استقامتهم لكم؛ و این کلام ظهور در عامل بودن جواب است نه شرط



نحو بحث
ششمین مفرد
از 114
مفردی که
در باب اول
بحث شده
است اذما
می باشد و
هفتمین آن
اذن می باشد

